

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

چالش دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر؛ مانع توسعه یافتگی سیاسی^۱

خدابخش قربان پور^۲
علی اکبر جعفری^۳
فریدون اللهیاری^۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۲۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۸

چکیده

مشارکت سیاسی مبتنی بر وفاداری ملی گروه‌های قومی و مذهبی موجود در یک کشور، از ارکان اصلی توسعه سیاسی محسوب می‌شود. در ایران دوره رضا شاه، اگرچه زمینه‌ی رشد مدرنیته و تحکیم مفاهیم اساسی آن فراهم شد اما در عمل توسعه یافتگی سیاسی به معنای مشارکت‌پذیری کلیه اقوام و ایلات و گروه‌های موجود در این سرزمین صورت نگرفت. مهم‌ترین علت این امر، چالش این دولت با ایلات و عشایر بود. به علت اهمیت موضوع، این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل مناسبات پُرچالش دولت رضا شاه با ایلات و عشایر به عنوان مانع مهم توسعه یافتگی سیاسی، قصد آن دارد تا به این سؤال پاسخ گوید که «چالش

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.19386.1587

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ gorbanpour@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛ a.jafari@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر، چرا مانع توسعه‌یافتگی سیاسی شد؟» برای پاسخ به سؤال پژوهش، این فرضیه در نظر گرفته شده که «اعمال سیاست‌های خشونت‌بار علیه ایلات و عشایر، در دولت رضا شاه موجب تحکیم احساسات قومیتی شد، لذا توسعه‌یافتگی سیاسی تحقق نیافت.» پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به این موضوع می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد استفاده از شیوه سرکوب، اجبار و کنترل شدید برای مهار ایلات و عشایر به منظور تحقق مدرنیسم و تجدید مورد نظر در دوره رضاشاه، مانع اصلی توسعه‌یافتگی سیاسی بود.

واژه‌های کلیدی: ایلات و عشایر، دولت مدرن، توسعه‌یافتگی سیاسی، هویت، رضاشاه.

مقدمه

بسیاری بر این باورند که قانونی‌بودن حکومت به افزایش مشروعیت آن کمک می‌کند و اکثر مردم فقط به دلیل قانونی‌بودن حکومت، از آن حمایت می‌کنند. نوعی دیگر از حمایت، از ارتباط میان گروه‌ها و حکومت حاصل می‌گردد. احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و مجموعه ایلات و قبایل، نقش بارز و عمده‌ای در این زمینه ایفا می‌کنند. لذا حمایتی که به وسیله قبایل و گروه‌های ایلی دارای خرده فرهنگ از حکومت به عمل می‌آید، یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده میزان همگرایی و ثبات سیاسی در یک کشور است. یکی از شرایط لازم برای توسعه سیاسی، ثبات سیاسی و اجتماعی بلندمدت است. تنها کشورهایی توانسته‌اند شرایط لازم برای گذار از یک نظام اجتماعی ماقبل صنعتی به یک نظام اجتماعی صنعتی را فراهم آورند که به این ثبات رسیده‌اند.

از سوی دیگر، رویکرد دولت مرکزی در استفاده از زور و اجبار و ناتوانی‌اش در برقراری امنیت و ثبات و استفاده از ابزارهای قانونی و مشروع، بستر مناسبی برای نضج و رشد احساسات و تحرکات قومیتی است. تکوین سازوکارهای حل منازعات در درون ساختار سیاسی و مشروعیت یافتن نهادهای قانونی برای مشارکت و رقابت سیاسی نیز می‌تواند نقش اساسی در تخفیف و تشدید ایل‌گرایی و منازعات ایلی داشته باشد. مشارکت سیاسی، مبتنی بر وفاداری ملی است که می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری یک دولت فراگیر را، که هدف نهایی آن گسترش وحدت ملی و توسعه‌یافتگی سیاسی و اقتصادی است، فراهم سازد. این موضوع در دروه رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) نادیده گرفته شد، لذا به رغم فراهم شدن زمینه‌های رشد مدرنیته و تحکیم مفاهیم اساسی آن در ایران، توسعه‌یافتگی سیاسی تحقق نیافت. چالش جدی این دولت با ایلات و عشایر، مانع مهم و اساسی فراروی توسعه‌یافتگی سیاسی این دوره محسوب می‌شود.

اگرچه پژوهش‌های متعددی در موضوع مناسبات رضا شاه و ایلات و عشایر صورت پذیرفته و زمینه‌ها و پیامدهای آن بررسی شده است، لیکن این پژوهش‌ها، عمدتاً «سیاست اسکان ایلات و عشایر» را مورد بررسی قرار داده‌اند. تفاوت اصلی در پژوهش حاضر با نمونه‌های پیشین، این است که این پژوهش قصد ندارد سیاست اسکان ایلات و عشایر را مجدداً واکاوی نماید، بلکه اگر به آن هم می‌پردازد، آن را از منظر توسعه‌یافتگی سیاسی و علل عدم تحقق آن، مورد بررسی قرار می‌دهد. چالش رضا شاه با ایلات و عشایر، به‌رغم تمام داعیه‌های تجدد و مدرنیسمی که داشت و صرف‌نظر از تمام آسیب‌ها و مشکلاتی که به وجود آورد، مانع مهمی فراروی اصول و ایدئولوژی حاکمیت در تحقق توسعه سیاسی در این دوره بود و این دولت را در دستیابی به اهداف آرمان‌های مدرن خود، ناکام گذاشت.

رهیافت‌های نظری توسعه سیاسی و ارتباط آن با منازعات ایلی در ایران:

پیرامون توسعه سیاسی و ارتباط آن با منازعات ایلی و چندپارگی فرهنگی، نظریه‌های مختلف از سوی پژوهشگران خارجی و داخلی ارائه شده است. تعدادی از محققان، اغلب از مکتب مدرنیسیون برای تبیین وضعیت توسعه‌نیافتگی کشورها و از جمله ایران بهره می‌برند. آنها با تمرکز بر فرهنگ عمومی به طور اعم و فرهنگ سیاسی به طور خاص درصدد آن هستند که مشکل توسعه‌نیافتگی سیاسی و اقتصادی را تبیین کنند. همچنین از دوگانگی سنت و مدرنیسم به عنوان ابزاری برای تحلیل خود استفاده می‌کنند و در نهایت، ارزش‌های فرهنگی جامعه سنتی را مانع عمده‌ای بر سر راه مدرنیسیون تلقی می‌نمایند. در همین رابطه، نظریه پردازی‌های چهارگانه سنتی، جدید، دوران گذار و دوران فرانوگرایی مطرح شده است. (مقصودی، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۴).

جدول شماره یک، تفاوت‌های جوامع سنتی و مدرن را از این منظر نشان می‌دهد.

جدول شماره یک

جامعه	حوزه	اقتصادی	سیاسی	اجتماعی و فرهنگی
سنتی		عقب‌مانده (عدم ثبات سرمایه) غیرصنعتی فقدان بازار غیریکپارچه ملی فقدان تقسیم کار	حاکمیت نظام ملوک‌الطوایفی وجود نیروهای گریز از مرکز فقدان امنیت پایدار	فقدان امکانات ارتباطی و تکنولوژیکی بی‌سواد سلسله‌مراتب اجتماعی و سیاسی وفاداری‌های محلی و قومی
مدرن		ثبات سرمایه (پیشرفته) صنعتی خلق بازار ملی تقسیم کار فردی و اجتماعی	استقرار دولت مقتدر مرکزی حذف نیروهای گریز از مرکز برقراری امنیت	گسترش ارتباطات شهرنشینی افزایش سواد و اطلاعات فقدان سلسله‌مراتب اجتماعی وفاداری‌های ملی

بر اساس این نظریه، در جوامع جهان سوم برای حرکت به سمت نوگرایی، باید ساختارهای سنتی و ارزش‌ها جای خود را به ارزش‌های جدید بدهند. در این مسیر ضرورت دارد که بحران‌هایی که در رهگذر تحقق توسعه سیاسی به وجود می‌آید، غلبه نماید. به این ترتیب، دوران گذار یک جامعه از سنتی به مدرن، بحران‌زاترین مقطع آن جامعه محسوب می‌شود و جوامع در حال گذار با دگرگونی ارزش‌ها و دورنماهای متفاوت با تنش‌ها و بحران‌های بیشتری دست به گریباند و توانایی آنها در مهار بحران در معرض نوسانات گوناگونی است (تیشه‌یار، ۱۳۸۰: ۱۶۲). عقب‌ماندگی ایران بر اساس این نظریه، نتیجه فرهنگ و هنجارهای ماقبل مدرن ایران است. همچنین بروز منازعات ایلی، بی‌ثباتی و توسعه‌نیافتگی، که ناشی از جوامع سنتی و ماقبل مدرن بوده، در این امر دخیل هستند.

نظریه دیگری که در ارتباط با توسعه‌نیافتگی جامعه ایران مطرح است، این‌که با توجه به واقعیات تاریخی جامعه ایران، متغیرهای سه‌گانه حاکمیت، ایلات و نیروهای خارجی نقش مهمی را در بروز حرکت‌های سیاسی در میان خرده‌فرهنگ‌های زبانی و مذهبی ایفا می‌نماید (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۴-۲۱۵). با توجه به این چشم‌انداز، روابط متقابل و پیچیده میان این عوامل، سبب سیاسی‌شدن مسائل زبانی و مذهبی در ایران گردیده به گونه‌ای که به ظهور حرکت‌های خودمختارانه و جدایی‌طلبانه کمک نموده است. این شرایط، باعث ایجاد فضای بی‌ثباتی و ناامنی شده که برای تحقق توسعه سیاسی و اقتصادی چندان مساعد نیست. البته نباید دچار این توهم شد که جامعه ایران از هر نظر مستعد حرکت به سمت توسعه‌یافتگی سیاسی بوده است، چرا که خود رضا خان محصول فقدان یک ساختار فرهنگی برای حرکت در مسیر عقلانیت بود.

در این پژوهش برای تبیین چگونگی تأثیرگذاری چالش دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر به عنوان مانع توسعه‌یافتگی سیاسی، از نظریه مدرنیزاسیون استفاده شده است، اما با اندکی تفاوت در آنچه پیروان این مکتب به آن معتقدند. چارچوب نظری پژوهش حاضر بر این اصل مبتنی است که چالش بین فرهنگ سنتی حاکم بر جامعه ایلی و عشایری و رویکرد مدرنیسم مورد ادعای رضاشاه، مانع توسعه‌یافتگی سیاسی در این دوره شد. ناگفته نماند در بطن این نظر، این امر نهفته است که اساساً شخص رضاشاه در فضای بین سنت و مدرنیسم، سرگردان بود. از یک سو به دلیل آنچه حلقه پیرامونی‌اش به او القاء می‌کردند و نیز با عنایت به مسائل خاص ایران بعد از مشروطه، داعیه مدرنیسم داشت و مجموعه تلاش‌های نوگرایانه او در این راستا تحلیل می‌شود. از سوی دیگر از منظر اندیشه سیاسی، او مصداق کاملی از اندیشه سیاسی سنتی در ایران بود، لذا حاکمیت مطلقه، خودکامه و استبدادی، به‌رغم حفظ مجلس شورای ملی، نمونه عینی سنت‌گرایی

او محسوب می‌شد. بر این اساس در بُعد نوسازی ایران، چالش جدی بین دولت مدرن رضا شاه و نظام سنتی ایلی و عشایری یکی از موانع توسعه یافتگی محسوب می‌شود. آنچه در این زمینه بر مشکل فوق می‌افزود، تلاش نیروهای خارجی برای بهره‌وری بیشتر بود که در این چارچوب نظری نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

پراکندگی جغرافیایی و تنوع قومی در ایران

جابه‌جایی قدرت و حاکمیت ادواری سلسله‌های مختلف و مخصوصاً رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و جنگ‌های نظامی در ایران، باعث تنوع نژادی و قومی شده است. از آن‌جا که سلطه عناصر و اقوام مختلف غیر آریایی به مراتب طولانی‌تر و گسترده‌تر از حاکمیت عناصر آریایی بوده است، تأثیر عمیقی بر ترکیب قومی ایران برجای گذاشته است. بر این اساس، اختلاط و امتزاج نژادی، خونی و قومی در ایران نه یک افسانه، بلکه یک واقعیت است. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۴). ساکنان ایران، مجموعه‌ای ناهمگون از اقوام، اقلیت‌های نژادی و زبانی، مذهبی و فرهنگی بوده و از انسجام و همگونگی اجتماعی لازم برخوردار نبوده و حتی فارس‌گرایی نیز مبین یک سنت یکپارچه نیست. در این ارتباط، حتی زبان لری، که شعبه‌ای از گروه زبان‌های آریایی است، برای قابل فهم ایرانیان نیست (الطائی، ۱۳۷۹: ۱۶۹). علاوه بر این، درحالی‌که فارسی‌زبانان معاصر از درک زبان و لهجه کردی عاجز هستند، زبان دری و تاجیکی را که در خارج از مرزهای کنونی ایران رایج است، به خوبی می‌فهمند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۶۸). این امر حتی در خصوص لهجه‌های کردی و پراکندگی گویش‌های آن نیز مطرح است (Hassanpour, 1992: 23).

به‌رغم وجود گروه‌های قومی، زبانی و نژادی که هر کدام قلمرو فرهنگی خاص خود را دارند و به اصطلاح، خرده‌فرهنگ‌ها را در مقابل فرهنگ واحد تشکیل می‌دهند، مع‌الوصف همه آنها در ایجاد و شکل‌گیری یک فرهنگ گسترده‌تر که فرهنگ ایرانی نام دارد، سهیم هستند. به عبارت دیگر، یگانه‌عامل بقاء و تداوم حیات ایران، وجود هویت ایرانی بوده است؛ هویتی که وحدت اقوام ایرانی را در عین کثرتشان، حفظ کرده است.

به‌طور کلی گروه‌های ایلی موجود در ایران دارای ریشه‌های تاریخی طولانی بوده و تحت تأثیر میراث فرهنگی و سیاسی ایران بر مبنای تجربه مشترک جامعه ایرانی قرار گرفته‌اند. تا پیش از استقرار دولت مدرن در ایران و پایان دوران ایل‌سالاری، حضور سران قبائل و ایلات در ساختار دولتی، مرز میان دولت و گروه‌های قومی را از میان می‌برد لذا مسأله‌ای به نام قومیت وجود نداشت. اما از آنجا که شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، مقدم بر تأسیس نهادهای مدنی بود،

هم‌زمان، معضل گروه‌های ایلی هم پدیدار شد. وجود اختلافات زبانی و مذهبی، حداقل تا اواسط قرن بیستم، عامل اصلی گرایش‌های مرکز‌گریز نبود و تنها از این زمان به بعد، تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی مبتنی بر زبان و مذهب، سیاسی شده‌اند. (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۱۳۷) بررسی اجمالی وضعیت ایلات در ایران، این موضوع را دقیق‌تر نشان می‌دهد.

ایل بختیاری

بختیاری‌ها از ایلات بزرگی هستند که از زمان صفویه به بعد، نقش بسیار حساس و مهمی در تاریخ ایران داشته‌اند، به صورتی که در دو مقطع تاریخی، تا تصاحب تاج و تخت نیز پیش رفتند. از نظر ساختار اجتماعی، تقسیمات ایل بختیاری یکی از ریزترین تقسیمات اجتماعی را در بین ایلات دارد که توجه به آن در بررسی مناسبات آنها با دولت مرکزی مهم است (طیبه، ۱۳۶۸: ۳۲۱). پیش از این، ایلخان در رأس ایل قرار داشت و خان، کلانتر، کدخدای، ریش سفید، مال، سرمال و بهون در رأس زیرمجموعه‌های ایل بختیاری قرار داشتند (خسروی، ۱۳۶۸: ۲۲). ساختار اداری و دولتی میان بختیاری‌ها در جدول شماره دو نشان داده شده است (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۱).

جدول شماره دو

منسوب از سوی دولت مرکزی	ایلخان
انتخاب از سوی ایلخان	ایل‌بیگی
منسوب از سوی دولت مرکزی	حاکم چهارمحال

رضا شاه و فرزندش محمدرضا شاه سعی وافری در اضمحلال ساختار سیاسی و اجتماعی ایل بختیاری داشتند، به گونه‌ای که در پی اسکان عشایر بختیاری در دوره رضا شاه و سپس زمان محمدرضاشاه، ایل بختیاری به‌طور کامل در انحصار دولت مرکزی درآمد. اگرچه در برخورد با این مسائل، حرکت‌های سیاسی و اجتماعی ایلی علیه دولت مرکزی در دوره پهلوی شکل گرفت اما شتاب مدرنیسم به قدری زیاد بود که این حرکت‌ها در نطفه خفه شدند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۵۴). با استقرار حکومت پهلوی، رویارویی عشایر با دولت مرکزی به حد بالایی رسید و اولین نشانه‌های گسستگی دولت مرکزی با ایل بختیاری ظاهر شد. رضا شاه بدون ملاحظه ساخت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بختیاری‌ها، سه برنامه کلی در خصوص این ایل پیاده کرد: **اسکان، فروپاشی نظام ایلی و فرهنگ‌زدایی ایلی**. این برنامه برپایه برداشتی کاملاً نادرست از مفاهیمی چون پیشرفت و مدرنیزه کردن صورت گرفت و نتیجه‌ای جز فاصله‌اندازی میان حکومت

و ایالات به همراه نداشت. منصب سیاسی ایلخان و مقام‌های ایل‌خانی و ایل‌بیگی حذف گردید. سهام و امتیازاتی که خوانین بختیاری در شرکت نفت جاده لینچ داشتند، به زور و یا با قیمت کم خریداری شد. بسیاری از سران بختیاری به اعدام محکوم شدند. سرزمین بختیاری با توجه به تقسیمات اداری جدید، تجزیه گردید و اسکان عشایر بختیاری در سطح وسیع، چه در مناطق بیلاقی و چه در نواحی قشلاقی اجرا شد (دیگارد و کریمی، ۱۳۵۹: ۲۱۴-۲۱۵).

رفتار رضا شاه با بختیاری‌ها، موجب حذف آنها از ساختار سیاسی این دوره شد، حذفی که همراهی نکردن بختیاری‌ها را با تلاش‌های مدرنیسم او به همراه داشت، لذا بازتاب استعفای رضاشاه در تحرکات ایل بختیاری بی‌تأثیر نبود. ایل بختیاری کوچ بزرگ و جمعی خود را از سر گرفت و اکثر روستاهایی که طی اسکان اجباری به وجود آمده بودند، متروک و فراموش شدند.

ایل قشقایی

قشقایی‌ها از قرن نهم هجری از شمال غرب وارد سرزمین فارس شده‌اند، اگرچه مهاجرت آنها به صورت یک جا و همزمان نبوده و این مهاجرت تا زمان صفویه ادامه داشته است. (oberling, 1974: 31). سازمان اجتماعی ایل قشقایی همچون سایر ایلات، بر پیوندهای خونی و خویشاوندی شامل طایفه، تیره، نیکو، بیله و خانوار و مناصبی شامل کلاتران، کدخدایان، ریش سفیدان، پیله‌وران و رؤسای خانوار استوار بوده است. (oberling, 1974: 45)

آخرین گروه قشربندی اجتماعی در ایل قشقایی، خانواده‌هایی بودند فاقد دام و مرتع، که از نظر دیگر قشرها، این عده مطرود بودند و بقیه از برقراری ارتباط سببی با آنها خوداری می‌کردند. اهمیت ایل قشقایی در تاریخ ایران، بیشتر مرهون حمایت همه‌جانبه آنها از مشروطه‌خواهان و همراهی با دیگر ملیون و مذهبیون برای دفاع از کشور و منافع ملی در جنگ اول و مقابله با اشغالگری انگلیس است.

در برخورد دولت مدرن پهلوی با ایل قشقایی، رضا شاه ابتدا در مواجهه با صولت‌الدوله، روش مسالمت‌آمیزی در پیش گرفت و این مسئله باعث همکاری آنها با یکدیگر شد. رضا شاه حتی از این ایل‌خان به عنوان عاملی قدرتمند برای خنثی‌سازی شورش دیگر ایلات نیز سود برد. یکی از دلایل همراهی قشقایی‌ها با رضا شاه، کینه آنها نسبت بختیاری‌ها در قضایای مشروطه بود. صولت‌الدوله به شدت به دوستی رضا شاه و تقسیم قدرت دل بسته بود. اما هرچه قدرت رضا شاه مستحکم‌تر شد، دوستی او با صولت‌الدوله نیز کم‌رنگ گردید (oberling, 1974: 140). در ادامه، نظارت رضا شاه بر ایل قشقایی جدی‌تر شد به صورتی که تا سال ۱۳۰۷ش، صولت‌الدوله و فرزندان

او به تهران آورده شده و عشایر قشقایی اسکان یافته و خلع سلاح شدند. نکته قابل توجه این که رضا شاه توانست از همراهی صولت‌الدوله به نحوه مطلوب بهره‌برداری کرده و رضایت توده‌های ایلی را در اجرای سیاست تجددخواهانه خود کسب نماید. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۷۱) ایل قشقایی نیز از اقدامات رضا شاه دچار ضربات شدیدی شد. اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، آن‌ها را نیز درگیر نمود؛ ایلخان در تهران تحت نظر قرار گرفت، حاکم نظامی به میان آنها فرستاده شد و عشایر قشقایی مانند دیگران نیز تحت‌قاپو شدند. (نصیری، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

بعد از تحركات سال ۱۳۰۸ش در ایل قشقایی، رضا شاه، صولت‌الدوله و پسر بزرگ او ناصر خان را به زندان انداخت. در سال ۱۳۱۲ش صولت‌الدوله به قتل رسید. قتل او با دستگیری بسیاری از سران ایل قشقایی همراه بود. اراضی خوانین مصادره شده و در ازای آن، زمین‌هایی در خراسان به آن‌ها واگذار گردید و دیگر افراد متنفذ ایل تا پایان دوره رضا شاه تحت نظر باقی ماندند؛ هرچند به برخی از آن‌ها اجازه مسافرت به خارج از کشور داده شد (ایوانوف، ۱۳۵۷: ۸۵). همچنین ییلاق و قشلاق طوایف مختلف قشقایی زیر نظر گرفته شد. مناسبات رضاشاه و داعیه‌های مدرنیسم او با قشقایی‌ها، نمونه مهم و شاخصی از چرایی عدم تحقق توسعه سیاسی در دوره رضا شاه است.

گُردها

گُردها از اقوام ایرانی با سابقه و پیشینه بلندمدت در تاریخ ایران هستند. این قوم در تاریخ ایران دوره اسلامی به ویژه از صفویه به بعد با فراز و نشیب‌های متعددی روبه‌رو شد. جنگ جهانی اول باعث پراکندگی اساسی گُردها و تقسیم آنها در ایران، عراق و سوریه شد. مناطق گُردنشین ایران شامل کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه، ایلام، همدان و قسمتی از لرستان است. (جلایی‌پور، ۱۳۷۲: ۹۷). در کردستان، عشیره، اتحادیه یا کنفدراسیونی از قبایل وجود دارد که رئیس واحدی بر آن حکم می‌راند. عشیره از تیره به وجود می‌آید. تیره منقسم است به خیل که خود مجموعه‌ای از خانواده است. اعضای خیل، نیای مشترکی دارند و رأس هر خیل، آغا یا بیگ قرار دارد.

فعالیت‌های هم‌زمان گُردهای عراق و ترکیه و ناکارآمدی حکومت مرکزی ایران، عامل مهمی در تشدید احساسات قومی در میان گُردهای ایران بوده است. مناطق گُردنشین از سال ۱۲۹۷ش دستخوش حرکت تجزیه‌طلبانه اسماعیل سمیتقو گردید که تمام پهنه گُردنشین را تحت تأثیر خود قرار داد. این حرکت در سال ۱۳۰۴ش به وسیله رضا خان سرکوب گردید. بعد از این شورش، دولت به سرعت دست به کار خلع سلاح ایلات گُرد شد و سرلشکر امیرطهماسبی به مناطق گُردنشین اعزام گردید و اعلام کرد حتی کسانی که در جریانات گذشته به نفع دولت وارد عمل

شدند باید تسلیم محض شده و سلاح‌های خود را تحویل دهند. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۷۶). پس از این اقدام، تلاش دولت رضاشاه برای به‌اصطلاح تحقق مدرنیسم مبتنی بر وحدت ملی با تأکید بر زبان فارسی، با چالش جدی در میان مناطق گردنشین روبه‌رو شد.

رضاشاه با اتخاذ سیاست همانندسازی و در جهت تحقق سیاست مبتنی بر ناسیونالیسم افراطی ایرانی کوشش می‌کرد تا ضمن انکار تنوع قومی، همه اقوام را بر پایه فارسی‌گرایی سامان دهد. این امر سبب تشدید گرایش‌های ناسیونالیسم‌گردد جهت ایجاد حکومت خودمختار گردید. بر این اساس، در این نمونه هم چالش مدرنیسم مورد نظر رضا شاه با سنت‌های قومی گردی به ویژه حفظ داشته‌های سنتی آنها، مانع توسعه سیاسی شد. این چالش بعد از سقوط رضاشاه جدی‌تر شد، به خصوص زمانی که قاضی محمد، اقدام به تشکیل جمهوری در مهاباد نمود، اگرچه عمر چندانی نداشت و سرکوب گردید. (رضائی، ۱۳۷۹: ۲۲۵). نکته قابل توجه در این ناحیه، توجه سران ایلات گرد به حرکت‌های جدایی‌طلبانه بود و همین مسئله باعث شد تا از نظر ملی، ذهنیتی منفی در اذهان عمومی از خود به‌جای بگذارند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷)، حرکت‌هایی که مانع جدی توسعه سیاسی در سطح ملی محسوب می‌شد.

بلوچ

قوم بلوچ همانند دیگر اقوام ایرانی، بخشی از هویت و ملیت ایران است. زبان بلوچی، قوی‌ترین مدرک برای تعلق این قوم به نژاد آریایی است. زبان بلوچی از گروه زبان‌های هند و اروپایی است (Jahani, 1982:30). اشتراکات تاریخی و فرهنگی بلوچ‌ها با سایر اقوام ایرانی بسیار زیاد است. بنابراین بلوچستان جزئی از هویت تاریخی ایران محسوب می‌گردد. ساخت اجتماعی سنتی طوایف بلوچ از نوع تشکیلات ایلی است. خوانین بلوچ که آنها را سردار می‌نامند، از نفوذ جمعی فراوانی برخوردارند. زندگی عشایر بلوچ بر پایه پدرسالاری است. ساخت اجتماعی عشایر بلوچ شامل سردار، کلانتر، ریش‌سفید و رئیس خانواده است. (طیبی، ۱۳۷۴: ۳۴۵).

بلوچ‌ها مانند دیگر ایلات در فرایند مدرنیسم حکومت پهلوی با مشکلات فراوانی مواجه شدند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۵۱). بلوچستان که به مدت سی سال از سلطه حکومت مرکزی خارج بود، همزمان با شروع حکومت رضاشاه در دست محمدخان باران‌زایی قرار داشت. او اگرچه از اعلام وفاداری ظاهری به حکومت مرکزی ابایی نداشت اما در عمل خودمختار بود. در سال ۱۳۰۶ش قوای دولتی به فرماندهی تیمسار جهانبانی، بلوچستان را مورد تاخت‌وتاز خود قرار داد و با استفاده از سلاح‌های جدید، بسیاری از مناطق تحت نظارت ایل بلوچ را تسخیر و تعداد

زیادی از سران آن‌ها را دستگیر یا اعدام کردند. در سال ۱۳۰۷ش محمد خان، تسلیم و به تهران انتقال داده شد. پس از آن، طوایف بلوچستان که قدرت فزاینده دولت مرکزی را مشاهده کردند، از درگیری با آن پرهیز می‌نمودند. البته در سال ۱۳۱۰ش از ائتلاف طوایف بلوچ گمشادزایی و اسماعیل‌زایی، حرکتی علیه حکومت مرکزی به وجود آمد که به شدت سرکوب شد و روند خلع سلاح و اسکان عشایر بلوچ مانند دیگر نواحی ایران جنبه عملی به خود گرفت. (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۴۶). در این منطقه و به طور مشخص، تلاش دولت پهلوی برای تثبیت حاکمیت خود به بهای سرکوب بلوچ‌ها، زمینه چالش این گروه قومی و دولت مدرن را در فرایند توسعه سیاسی به همراه داشت.

دولت مدرن رضاشاه و ایلات

فرایند تمرکزگرایی در ایران به دلیل افول قدرت قاجارها، هرج و مرج داخلی پس از انقلاب مشروطه و نیز در پی حوادث بعدی، تا پایان جنگ جهانی اول به تعویق افتاد. از نظر تاریخی، وقوع جنگ جهانی اول، دخالت بیگانگان در امور کشور و زوال قدرت دولت مرکزی، ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. آن‌چه مسلم بود، انتقال قدرت از یک دولت غیرمتمرکز به یک دولت متمرکز و بوروکراتیک، فرآیندی مشکل‌آفرین بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۴۳).

پس از آن‌که رضا خان در سال ۱۳۰۵ش رسماً به عنوان رضا شاه تاج‌گذاری کرد و بر تخت سلطنت نشست، تحت تأثیر ناسیونالیسم مدرن و حمایت گروهی از روشنفکران، تمام مساعی خود را به کار برد تا از ایران، یک دولت ملی در مفهوم غربی کلمه بسازد. در این زمان، جامعه ایران شاهد هم‌زمانی تکوین دولت ملی و ایلات قدرتمند مخالف دولت بود که یکی از محققین، از آنان به عنوان «هم‌زمانی ناهم‌زمان» یاد کرده است. (Bassam, 1990: 140)

از نظر دولت جدید و نخبگان میهن‌پرست حامی او، سرکوبی ایلات و عشایر و محو خرده‌فرهنگ‌ها، برای ایجاد دولتی مدرن و متمرکز با جمعیتی که از لحاظ فرهنگی یکپارچه و همگون باشد، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۹۵: ۲۰۳) تلاش رضا شاه در ایجاد قدرت مطلقه در کشوری یکپارچه و به‌نظم آمده، ابتدا همراهی با بزرگان ایلات بود. سیاست او این بود که با جلب برخی بزرگان، بین ایشان شکاف و چنددستگی ایجاد کند. (یاور، ۱۳۹۴: ۹۸). لاجرم، قدرت روسای ایلات، که اقتدار دولت مدرن را در معرض خطر قرار می‌دادند، درهم می‌شکست. لذا او خواهان حذف و نابودی ایلات و ادغام آن‌ها در دایره سیاست‌های اقتدارگرایانه خویش بود. از جمله اقدامات اولیه او، کوشش در جهت انحلال تشکیلات ایلی و عشایری، محدود

کردن قدرت خوانین، اجبار جوانان عشایر به خدمت نظام، خلع سلاح عمومی و اسکان قبایل بود (دیگارد، ۱۳۶۸: ۱۴). با وجود آن که به دلیل اعمال سیاست‌های رضا شاه، قدرت سیاسی ایلات شدیداً کاهش یافت اما این به معنای ادغام کامل آن‌ها در جامعه ملی نبود. الگوی نوسازی رضا شاه و به طریق اولی، سیاست‌های عشایری او صرفاً تقلیدی چشم‌پسته و متأثر از تجربه مدرنیزاسیون غرب بود که برخلاف غرب، سیر تدریجی و آرام خود را طی نکرده بود. رضا شاه می‌خواست با چاشنی خشونت، این روند را انجام دهد. این اقدام نه تنها ناسازگاری تضاد اجتماعی عشایر را افزایش داد بلکه آن‌ها را به دشمن مهمی در جامعه ملی تبدیل کرد. بدون تردید رضا شاه و حامیان روشنفکر او از این نکته ظریف غافل بودند که یک اصل مهم برای تبدیل ایران به دولت مدرن، رشد بلوغ سیاسی مردم است. مدار زندگی فرد ایل‌بی‌بهره از سواد، فقط بخش کوچکی از ایلش را دربر می‌گرفت که در تماس دائم با آن بود. بنابراین دلبستگی او به قبیله‌اش، سدی در برابر دلبستگی به کشور به شمار می‌رفت. ظلم و ستم مأموران حکومتی به تشدید این دلبستگی کمک می‌نمود (امان‌اللهی، ۱۳۶۸: ۳۲۲). در مجموع، سیاست تمرکز قدرت به هدف اصلی خود که وحدت ملی و ادغام نیروها بود، دست نیافت ولی منشأ تغییرات عمده‌ای در دستگاه حکومت و جامعه شد که از جمله می‌توان به پیدایش یک ایدئولوژی ناسیونالیستی، توسعه و کنترل اقتصادی، غرب‌گرایی و غربی‌شدن جامعه اشاره کرد (Beck, 1991: 99). اگرچه این ایدئولوژی از اواخر دوره قاجار بر گروه کوچکی از روشنفکران نوگرای ایران تأثیر گذاشت و در بین آن‌ها ریشه دوانید، اما با روی کار آمدن رضا شاه شدت گرفت و در نهایت در فاصله سال‌های ۱۳۱۰ تا ۳۵۷ ش به ایدئولوژی رسمی حکومت پهلوی تبدیل شد (کاتم، ۱۳۷۵: ۱۲۱). در زمان رضاشاه، روشنفکران بدون توجه به عمق و محتوای تمدن غرب، آسان‌ترین راه برای پایان‌دادن به عقب‌ماندگی را، تقلید و اقتباس از پوسته ظاهری و بیرونی تمدن غرب یافتند. حاصل کار نیز پیدایش ایدئولوژی مدرنیسم بود که در هیأت ناسیونالیسم ایرانی آراسته شده بود. دولت مطلقه رضا شاه تحت لوای مدرنیسم، تنوعات جامعه سنتی و گروه‌های اجتماعی آن را منعکس نمی‌ساخت. سنت، مذهب، فرقه‌ها و ایلات حذف شدند و ناسیونالیسم با تکیه بر افسانه نژاد آریایی و اسطوره‌سازی، حتی با نادیده گرفتن اعتقادات مذهبی، موجب حذف فرهنگ‌ها و زبان‌ها از هویت مرکزی گردید. تمرکز سیاسی به سرکوبی ایلات منجر شد، آن‌ها در حاشیه نگه داشته شدند و همین عوامل باعث شکاف عمیق میان مرکز و حاشیه شد (کاتوزیان ۱۳۷۴: ۱۴۵).

تحولات مربوط به جامعه عشایری ایران در دوران پادشاهی رضا شاه را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله نخست از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ ش که ماهیتی نظامی و سیاسی داشت و مرحله

دوم از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ش که دارای جنبه اجتماعی و اقتصادی بود. در دوره اول، هدف اصلی نظام حکومتی پهلوی، استقرار قدرت مرکزی در نواحی گوناگون کشور بود که این عمل از طریق عملیات نظامی، دستگیری سران عشایر و زندانی کردن آن‌ها و اعدام منتقدین عشایری و خلع سلاح بی‌رحمانه ایلات صورت عینی به خود گرفت (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۳۵). در مرحله دوم، برای تهیه و نظارت بر یک برنامه جامع برای اسکان یا تخته‌قاچو کردن عشایر، اداره جدیدی در وزارت کشور تأسیس شد. این برنامه که مبتنی بر انتخاب محلی برای اسکان عشایر و انتصاب یک کارمند دولتی برای نظارت بر اجرای امور بود، اساساً در تهران طراحی شد و درک درستی از نواحی غیرشهری نداشت. این برنامه طی سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۷ش در لرستان، فارس، خوزستان، اصفهان، آذربایجان و خراسان به شکل بسیار خشن و به دور از اصول انسانی اجرا شد. اولویت نخست دولت، پایان دادن به وضع نیمه‌مستقل و خودمختار ایلات گرد بود. همین مسئله باعث شد تا از رضاشاه به عنوان یگانه عامل حفظ وحدت کشور یاد شود و به اقدامات او جنبه مشروع دهد (غنی، ۱۳۸۲: ۲۴۵). در واقع می‌توان گفت تهاجم مستقیم نهادهای سیاست‌گذار یعنی سلطنت، مجلس شورای ملی و هیئت وزیران به جامعه عشایری، مانع بازآفرینی و ادامه شرایط پیشین بود لذا به زعم تلاش رضاشاه برای حفظ وحدت، این مسئله، مقابله‌جویی ایلات و عشایر را با دولت مرکزی به همراه داشت (الیاسی، ۱۳۹۲: ۳۵).

نخبگان ایلی و حرکت‌های سیاسی گریز از مرکز در ایران در دوره رضاشاه

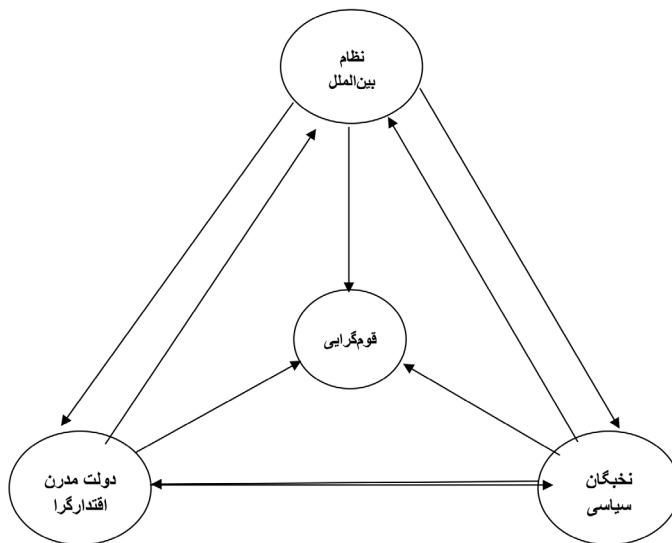
نارضایتی گروه‌های قومی در مورد رفتار نابرابر با آنها و عدم تحقق خواسته‌هایشان دایره بر حفظ هویت ارزشمند، اساساً موجب تحرک آنها می‌شود. در دوره رضا شاه، رابطه سنتی میان ایلات و دولت تغییر شکل یافت. گسترش شهرنشینی و تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نیز سبب تضعیف وفاداری‌ها و هویت‌های ایلی شد. این امر در کنار سرکوب ایلات، موقعیت رؤسای ایلات را به عنوان رهبر حرکت‌های سیاسی تضعیف کرده بود. شکستن حریم رئیس ایل، همراهی نکردن ایل را با دولت مرکزی به همراه داشت. لذا تلاش رضا شاه برای به اطاعت واداشتن رؤسا و نخبگان ایلی در راستای تلاش‌های او برای تحقق مدرنیسم، با چالش همراهی نکردن ایلات روبه‌رو بود، و نتیجه این امر، بی‌ثباتی سیاسی و تحقق نیافتن توسعه سیاسی بود.

فرآیند دولت‌سازی در زمان رضا شاه، به ظهور نسل جدیدی از نخبگان منجر شد که هم به طبقات حاکم ایلات سابق و هم به طبقه متوسط تحصیل کرده تعلق داشتند. این عده با توجه به آثار سوء سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت پهلوی و با بزرگ‌نمایی نابرابری اقتصادی مناطق خود با

مرکز، درصدد برآمدند تا مردم را علیه دولت مرکزی بسیج کنند. تمسخر و تحقیر زبان و لهجه‌ها، نادیده گرفتن ارزش‌ها و اعتقادات مذهبی و سنتی، تغییر خشونت‌آمیز و خشن پوشاک بومی و سنتی از سوی دولت، زمینه و بستر لازم را فراهم نمود تا این نخبگان با طرح اندیشه قومی و تشکیل سازمان‌های سیاسی، موفقیت خود را به‌عنوان نمایندگان و سخنگویان گروه‌های ایلی تثبیت نمایند. البته این اقدامات در مناطق غیرفارس‌زبان و غیرشیعه مانند آذربایجان، کردستان و بلوچستان به گرایش‌های محلی گرا و مرکز‌گریز دامن زد که میزان دخالت نخبگان ایلی در هر یک از مناطق متفاوت بوده است (مقصودی، ۱۳۷۶: ۷۶).

نیروهای بین‌المللی و حرکت‌های سیاسی گریز از مرکز

رابطه بین گروه‌های ایلی و قومی در گردونه نظام بین‌الملل، دولت اقتدارگرا و نخبگان سیاسی را می‌توان به صورت مدل زیر نشان داد؛ اگرچه برای درک بهتر نقش دولت مدرن، نظام بین‌الملل و نخبگان سیاسی در ظهور قومیت و قوم‌گرایی در ایران، باید توجه ویژه‌ای به چگونگی تکوین دولت ملی در ایران و عملکرد آن در ارتباط با ایلات داشت.



واقعیت این است که سهم شرایط و زمینه‌های سیاسی و بین‌المللی در خلق هویت‌های قومی را نمی‌توان نادیده گرفت. در سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در ایران، دو قدرت برتر روسیه و انگلیس، سیاست‌جלוگیری از تمرکز قدرت در ایران را تعقیب می‌کردند. در

این دوره، هویت‌های قومی به معنای مدرن، خود را نشان نمی‌داد و در این میان، بیشتر تنش‌ها، قبیله‌ای بود (عظیمی، ۱۳۷۵: ۱۲۶). در مواردی تضاد منافع میان دو قدرت، ایجاب می‌کرد که یکی از آن دو به شکل‌گیری حکومت متمرکز ایران کمک نماید، چنان‌که با استقرار حکومت سوسیالیستی در روسیه، منافع انگلیس اقتضا می‌کرد که در ایران حکومت مرکزی تشکیل شود. دولت رضاشاه، محصول چنین سیاستی بود. از این منظر، حمایت انگلستان از رضا شاه با سیاست‌های وی در مورد قبایل با آرزوی دیرینه تبدیل امپراتوری چندقومی به دولتی واحد با مردمی واحد، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی کاملاً مرتبط بود (نادرپور، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

مطالعه تحولات سیاسی در مناطق مرزی مانند آذربایجان و کردستان و بلوچستان نشان می‌دهد این تحولات، متأثر از نقش عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای در سیاسی کردن علایق کهن نظیر زبان و مذهب و نیز ترغیب نخبگان ایلی در ایجاد سازمان‌های سیاسی بوده است. واقعیت این است که ظهور رضا خان و پی‌ریزی دولت مدرن، مانع مشارکت نخبگان سیاسی و پرنفوذ ایلی و قومی در قدرت شد، هرچند در این موقعیت، دولت نیز دست به نوسازی اقتصادی، نظامی و اداری زد، اما مسئله مشارکت را لاینحل باقی گذاشت. منافع حاصل از نوسازی اقتصادی رضاشاه به طور مساوی بین گروه‌های قومی تقسیم نمی‌شد. در واقع، تمرکزگرایی شدید و عدم توجه به حاشیه‌های مرزی در توسعه اقتصادی و صنعتی و تأکید عمده و بیش از حد بر تضعیف و اضمحلال شاخص‌های فرهنگی و زبانی ایلات مختلف دست به دست هم دادند و در نتیجه نوعی بحران هویت را برای برخی از ایلات آفریدند (فوران، ۱۳۸۰: ۲۵۴). با عنایت به موضوع فوق، نخبگان ایلی از نابرابری‌های اقتصادی موجود استفاده کردند تا اعضای ایل را به منظور دست‌یافتن به اهداف سیاسی بسیج کنند. البته نقش نیروهای خارجی در شکل‌دادن به گرایش‌های گریز از مرکز نیز قابل انکار نیست. به‌طور کلی در دولت مدرن پهلوی، نخبگان سیاسی ایلی و نیروهای بین‌المللی در ارتباط پیچیده‌ای با یکدیگر در شکل‌گیری گرایش‌های قوم‌گرایانه و تبعات منفی ناشی از آن، که به عدم توسعه‌یافتگی سیاسی کمک می‌کرد، سهیم بودند اما گرایش‌های قومی، بیشتر از کیفیت رابطه دولت مدرن ایران و نخبگان سیاسی نشأت گرفته است.

تطبیق رهیافت‌های نظری با توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران

وجه غالب تئوری‌های نوسازی را طرد سنت و گرایش به مدرنیته تشکیل می‌دهد. اساساً این رهیافت بیشتر برگرفته از روند تاریخی غرب به منظور تبیین مسئله توسعه‌نیافتگی جهان سوم و

سیاست‌های ایلی آن است. تصویر نظریه‌پردازان از جامعه سنتی، جامعه‌ای با ویژگی‌های عاطفه‌گرایی، سلطه دیدگاه‌های بسته فرهنگی، ایل‌گرایی و مانند اینها بود. از این دیدگاه، تسریع در فرآیند صنعتی‌شدن، افزایش ارتباطات شهرنشینی، رسانه‌های گروهی و گسترش آموزش و پرورش نوین ضرورت داشت که هویت‌های قومی و ایلی را در هویت جدید ملی مستحیل کنند. لزوم درهم‌شکستن سنت‌ها برای دستیابی به توسعه در جهان سوم، نسخه‌ای بود که حداقل برای ایران شفاف‌بخش نبود. به اعتراف یک پژوهشگر غربی، آنچه وحدت ایران را به منزله کشوری با پراکندگی جغرافیایی و قوی حفظ کرد، تکیه بر سنت است (Avrey, 1996: 179-180).

تأسیس دولت مدرن در ایران در واقع پیروی از خط مشی‌هایی بود که هدف آن همگون‌سازی اقوام، اقلیت‌ها و محدود کردن استقلال تاریخی و بهره‌برداری از منابع و توان کاری آنها بوده است. دولت تمرکزگرای پهلوی هرچند ساختار اجتماعی و سیاسی غیرمتمرکز جامعه ایران را دستخوش تحول کرد، اما تأکید بیش از حدش به نوسازی اقتصادی و پافشاری بر تحول فرهنگی، که می‌بایستی با ترویج جنبه‌های سطحی فرهنگ غربی و پس‌زدن سریع فرهنگ بومی به دست می‌آمد، سبب گسیختگی فرهنگی شد (تاپر، ۱۳۸۴: ۲۵۶). لذا می‌توان گفت که مدرنیسم مطلوب رضاشاهی با فرهنگ سنتی ایلی از یک سو و خودکامگی و استبداد عملکرد او با ساختار اجتماعی و فرهنگی ایلات از سوی دیگر، مانع مشارکت سیاسی ایلات و به دنبال آن تحقق‌نیافتن توسعه سیاسی شد.

در دولت مدرن پهلوی، هویت فرهنگی ایلات مبنای تمایز و تبعیض قرار گرفت و از چشم‌انداز آنها این اقدام به مفهوم نابرابری از نظر موقعیت اجتماعی، رفاه اقتصادی و عدم دستیابی به قدرت سیاسی ارزیابی شد. پیش از استقرار دولت مدرن در ایران، حضور سران ایلات در ساختار دولتی، مرز میان دولت و گروه‌های ایلی را از میان می‌برد. شاید راه کامیابی ایلات که در قدرت دولتی سهیم بودند و از آن نفع می‌بردند، در اجرای برنامه‌های نوسازی و توسعه، مستلزم آن بود که امکان توسعه از طریق مشارکت مستقیم و آزاد مردم و از جمله گروه‌های ایلی در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را فراهم آورند. مدیریت و برنامه‌ریزی نوسازی و توسعه متکی به فرد و امیال شخصی او بود. این امر، حلقه‌های پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد و راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم و از جمله ایلات را بست.

در مجموع، مبارزه با سنت‌گرایی و عدم انطباق با نظام ارزشی جامعه سبب تشدید مخاطرات اجتماعی و به تأخیر انداختن پروژه توسعه سیاسی شد. همچنین زمینه طغیان گروه‌های متمایز فرهنگی را به رهبری سران سیاسی ایلات فراهم ساخت. به عبارت دیگر، بر اثر فشار و تبعیض‌های

اعمال شده، ایلات به هویت فردی خود بیشتر آگاه شدند. در بررسی چارچوب نظری پژوهش با مناسبات دولت رضا شاه و ایلات می‌توان این گونه جمع‌بندی کرد که رفتار تبعیض‌آمیز و نابرابر از سوی دولت اقتدارگرای مرکزی نسبت به ایلات، نارضایتی گسترده آنها را در پی داشت که این رفتار در اشکال زیر متبلور شد:

۱- رضاشاه پهلوی به شکل‌گیری روح تساهل و تفاهم و ارتباط سالم و منطقی با ایلات، تمایل جدی از خود نشان نمی‌داد و این عدم تمایل در کنار برنامه‌ریزی نامناسب، شکاف میان پیرامون و مرکز را افزایش می‌داد که موجب بی‌ثباتی شد و در نتیجه منبعی بالقوه برای برخورد و خشونت را فراهم آورد.

۲- رضا شاه بخش مهمی از مشروعیت دولت خود را تنها براساس یکی از اجزای تشکیل‌دهنده هویت ایرانی یعنی زبان فارسی قرار داده بود. نظریات پان ایرانیستی او نیز منجر به بی‌توجهی کامل به اقلیت‌های قومی شد؛ زبان و لهجه اقوام به تمسخر گرفته شد. بنابراین او با نادیده گرفتن اسلامیت و قومیت و فربه کردن ایرانیّت، خدشه‌ای اساسی به هویت ملی وارد کرد. به عبارت دیگر، تلاش او بر غلبه یک پایه از فرهنگ ایرانی به بهای رنجوری در پایه‌های دیگر، خدمت به حساب نمی‌آمد (کریمی‌مله، ۱۳۸۰: ۱۲)، مخصوصاً که این نگاه، جامعه ایلی را به واکنش تقابلی وامی‌داشت.

۳- اقتدارگرایی دولت مدرن و نادیده گرفتن مطالبات ایلی اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ممانعت از مشارکت نخبگان ایلی در امور سیاسی، زمینه لازم جهت سیاسی شدن اختلافات زبانی و مذهبی را به عنوان ابزاری برای رویارویی با دولت مدرن فراهم ساخت (حقانی، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

۴- دولت رضا شاه بقای قدرت‌های محلی و ادامه ساختار سنتی قدرت در جامعه عشایری را مغایر با خواست تشکیل یک ملت همگون و همسان می‌دید. بنابراین با سرکوب ایلات و عشایر، یکی از مهم‌ترین منابع اقتدار در مرزهای سرزمینی را از بین برد و یکی از مؤلفه‌های دولت مطلقه مدرن را تثبیت نمود (اکبری، ۱۳۸۹: ۱۴۸) اگرچه این تثبیت به همراهی نکردن ایلات با دولت مرکزی انجامید.

مجموع این مسائل سبب شد تا نیروهای بین‌المللی نیز برای بهره‌برداری از شرایط موجود با حمایت سیاسی و مادی خود از نخبگان ایلی، زمینه طرح گرایش‌های سیاسی و محلی‌گرا را در میان گروه‌های مختلف در ایران تقویت نماید. اگرچه این عنصر، توأمان به شکل‌گیری بی‌ثباتی و نهایتاً چندپارگی فرهنگی کمک کرد اما باید نقش اصلی را متوجه دولت اقتدارگرای مرکزی نمود که با عدم توزیع عادلانه قدرت و ثروت و درپیش گرفتن سیاست سرکوب و تحقیر ایلات و

اقوام به جای ایجاد یکپارچگی فرهنگی و ملی، به چندپارگی فرهنگی دامن زد. نتیجه این امر، بدبینی و بی‌اعتمادی بود که مانع عمده‌ای بر سر راه مشارکت و رقابت سیاسی شد. در نهایت ضمن جلوگیری از گسترش تفاهم و تساهل، هم‌پذیری گروه‌های اجتماعی راه را برای حاکمیت فرهنگ آمریت و تابعیت فراهم نمود. بنابراین می‌توان گفت که اقتدارگرایی دولت رضا شاه و چالش آن با فرهنگ سنتی حاکم بر ایلات و نیز با اصول مدرنیسم، عامل اصلی توسعه‌نیافتگی سیاسی بوده است.

نتیجه‌گیری

مناسبات دولت‌ها در ایران با ایلات و عشایر و گروه‌های قومی از ظرافت دقیقی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که کم‌توجهی به سنت‌های فرهنگی، ساختار سیاسی و اجتماعی و تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و مذهبی آنها، چالش‌های متعددی را به همراه داشته است. تشکیل دولت پهلوی در ایران و تلاش رضا شاه در قالب مدرنیسم، نمونه مشخصی از این چالش‌ها محسوب می‌شود. تجربه دولت رضا شاه نشان داد که بنای حاکمیت و قدرت سیاسی در تداوم حیات یک قومیت، نقش حمایتی و سلبی باز می‌کند. رضا شاه مجموعه‌ای از فعالیت‌ها را با هدف مدرنیسم و برپایه ناسیونالیسم افراطی در ایران انجام داد که برخلاف تصور و انتظار، نه تنها به ثبات و اعتلای سیاسی منجر نشد، بلکه مانع مهمی فراروی توسعه سیاسی بود. عملکرد او در این راستا به‌ویژه با اندیشه سیاسی سنتی او، که وجه شاخص‌اش، خودکامگی و استبداد مطلقه بود، با فرهنگ سنتی حاکم بر ایلات در تزاخم شدیدی قرار داشت. لذا عملکرد او در برابر ایلات و عشایر و تلاش برای حذف تکثرگرایی قومی - زبانی و فرهنگی آنها بدون در نظر گرفتن پیشینه تاریخی جایگاه ایلات و با تکیه بر زور و آمریت نظامی، موجب تحریک احساسات قومی آن‌ها شده، حاکمیت و توسعه سیاسی و وحدت گسترده ایرانی را به خطر انداخت. یافته‌های پژوهش نشان داد که عملکرد رضا شاه در مقابله با ایلات در شکل‌هایی همچون سرکوب و حذف سران ایلات و عشایر، اسکان اجباری، فشار برای همانندسازی زبانی اقوام، حذف منابع درآمد اقتصادی ایلات و برهم زدن ساختار اجتماعی - اداری ایل، اگرچه همگی با عنوان تلاش برای توسعه، پیشرفت و مدرنیسم، برچسب خورده، لیکن ضرورت داشت تا با در نظر گرفتن نقش و جایگاه ایلات در تحولات ایران صورت پذیرد. ناهماهنگی و تضاد بین این دو صورت قضیه؛ هم موجب تحریک احساسات اقلیت‌های قومی شد، هم روح همبستگی و وحدت هویت ملی را به خطر انداخت، هم نیروهای خارجی را برای بهره‌وری از شرایط ایجادشده، تحریک نمود و هم ثبات، وحدت و امنیت سیاسی را با مخاطره جدی روبه‌رو ساخت؛ خطری که مهم‌ترین پیامدش، توسعه‌نیافتگی سیاسی در این دوره بود.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۶). *قومیت و قومیت‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت*. تهران: نشر نی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۹). *تبارشناسی هویت جدید - عصر قاجار و پهلوی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- الطایی، علی (۱۳۷۹). *بحران هویت قومی در ایران*. تهران: انتشارات شادگان.
- الیاسی، علی (۱۳۹۳). «بررسی نقش و جایگاه مجلس شورای ملی در سیاست‌گذاری‌های عشایری در دولت پهلوی». *فصلنامه علمی - ترویجی اسناد بهارستان*. ش ۲. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۸۰). *کوچ نشینی در ایران*. تهران: انتشارات آگاه.
- _____ (۱۳۷۰). *قوم لر*. تهران: انتشارات آگاه.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۷). *پویایی‌شناسی و نابرابری استان‌ها در ایران*. تهران: اطلاعات.
- ایوانوف، میخائیل. سرگی یوویچ (۱۳۸۷). *تاریخ نوین ایران*. ترجمه هوشنگ تیزابی. تهران: بی‌تا.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶). *توسعه سیاسی در ایران*. تهران: انتشارات پائیزه.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). *شورش عشایری در فارس ۱۳۰۹-۱۳۰۷*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۶). *مأموریت برای وطنم*. تهران: انتشارات آثار ملی.
- تاپر، ریچارد (۱۳۸۴). *شاهسون‌های ایران*. ترجمه حسن اسدی. تهران: نشر اختران.
- تیشه‌یار، ماندانا (۱۳۸۰). *نگاهی تاریخی به پدیده ملی و قومی در ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (۱۳۷۲). *علل تداوم بحران کردستان بعد از انقلاب*. تهران: وزارت امور خارجه.
- حقانی، موسی (۱۳۸۲). *ناسیونالیسم در دوره پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۷۷). *جامعه مدنی و قومیت‌ها در جمهوری اسلامی*. تهران: مطالعات راهبردی.
- خسروی، عبدالعلی (۱۳۶۸). *شناخت ایل بختیاری*. تهران: انتشارات فرهنگسرا.
- دیگارد، ژان پیر و اصغر کریمی (۱۳۵۹). *عشایر بختیاری*. ترجمه اصغر کریمی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- دیگارد، ژان پیر (۱۳۶۸). *فنون کوچ‌نشینان بختیاری*. ترجمه اصغر کریمی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- رحمانی‌زاده دهکردی، سیدرضا (۱۳۹۵). *دولت مدرن و خودکامگی - بررسی موردی: دولت پهلوی*. تهران: آدینه.

- رضایی، احمد (۱۳۷۹). «کرد و کردستان در گذر زمان». **فصلنامه مطالعات ملی**. سال دوم. شماره پنجم. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- سلطانی، سیما (۱۳۸۳). **اشتراکات فرهنگی بلوچ‌ها با سایر ایرانیان**. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸). **عشایر مرکزی ایران**. تهران: انتشارات علمی.
- طیبی، حشمت‌الله (۱۳۷۴). **مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عباسی، علی (۱۳۷۹). **زبان‌های ایران غربی**. تهران: انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲). **بحران دموکراسی در ایران**. تهران: انتشارات البرز.
- غنی، سیروس (۱۳۸۲). **ظهور رضاشاه**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر مرکز.
- فوران، جان (۱۳۸۰). **مقاومت‌شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران**. ترجمه احمد تدین. تهران: انتشارات رسا.
- قاسملو، عبدالرحمن (بی‌تا). **کرد و کردستان**. ترجمه رضا خیری مطلق. آذربایجان غربی. بی‌نا.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۵). **ناسیونالیسم در ایران**. ترجمه مجتبی امیری. تهران: انتشارات کویر.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۴). **اقتصاد سیاسی ایران**. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: انتشارات مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳). **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات البرز.
- کریمی‌مله، علی (۱۳۸۰). «پتانسیل‌های تبدیل رقابت به منازعه سیاسی در ایران»، تهران: **فصلنامه مطالعات ملی**. سال نهم. شماره سوم.
- کنت، دولاند (۱۳۷۹). **فارسی باستان**. ترجمه سعید عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۷۶). **توسعه و منازعات قومی**. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات ملی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۲). **دولت رضاشاه و نظام ایلی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نصیری، منصور (۱۳۸۸). **نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران**. تهران: وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.
- نوری، احسان (۱۳۶۳). **تاریخ ریشه‌نژادی کرد**. تهران: انتشارات سپهر.

References

- 'Abāsī, 'A. 2001. *Zabānhāyi Ġharbīyi Īrān*. CGIE, Tehran. (In Persian) (Book)
- Abrahamian, E. 1998. *Īrāni Biyūni Dū Inķilāb*. A. Gul Muḥammadī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (Book)
- Aḥmadī, H. 1998. *Ķūmiyat wa Ķūmiyatgirāi dar Īrān az Afsānih tā Wāķi'iyat*. Niy, Tehran. (In Persian) (Book)

- Aīmr Aḥmadī, H. 1999. Pūyā Shināsī wa Nābarābarīyi Ustānhā dar Īrān. Itilā'āt, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Akbarī, M. 'A. 2011. Tabār Shināsīyi Huwīyati Djadīd - 'Aşri Kādjar wa Pahlawī. 'Ilmī wa Farhangī Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Altāi, 'A. 2001. Buhrāni Huwīyati Kūmī dar Īrān. Shāhidgān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Amānullāhī Bahārwand, I. 1992. Kūmi Lur. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- -----. 2002. Kūč Nishīnī dar Īrān. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Avrey, P. 1996. Balancing Factor in Iran, Middle East Journal. London. (**Book**)
- 'Azīmī, F.A. 1994. Buhrāni Dimūkrāsī dar Īrān. Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Başhūrīyih, H. 1998. Tūsi'ih Sīyāsī dar Īrān. Pā'tzih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bayāt, K. 1992. Shūrīshī 'Ashāyir dar Fārs 1929-1931. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Beck, L. 1991. The Qash of Iran, London. (**Book**)
- Cottam, R. 1997. Nāsīyūnālīsm dar Īrān. M. Amīrī. (Translator). Kawīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Cronin, S. 2005. Riḍā Shāh wa Shiklgīrīyi Īrāni Nuwīn. M. Thakībfar. (Translator). Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Degard, J.P, A. Karīmī. 1981. 'Ashāyiri Bakhtīyārī. A. Karīmī. (Translator). Āstāni Kūdsē Raḍawī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- -----. 1990. Funūni Kūčnīshīnāni Bakhtīyārī. A. Karīmī. (Translator). Āstāni Kūdsē Raḍawī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Djalālīpūr, H.R. 1994. 'Ilali Tadāwumi Buhrāni Kurdistān Ba'd az Inqilāb. Ministry of Foreign Affairs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Foran, J. 2002. Muḳāwimati Shīkanandih, Tārīkhī Taḥawulāti Idjtimā'īyi Īrān. A. Tadayun. (Translator). Rasā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ghanī, S. 2004. Zuhūri Riḍā Shāh. 'A.R. Hūshangi Mahdawī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥakānī, M. 2004. Nāsīyūnālīsm dar Dūriyi Pahlawī. Institute for Iranian Contemporary Historical Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥakpanāh, Dj. 1999. Djāmi'ih Madanī wa Kūmīyathā dar Djumhūrīyi Islāmī. Muḳālī'āti Rāhburdī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hassan Pour, A. 1992. Nationalism and Language in Kurdistan. Berkley. (**Book**)
- Ilyāsī, 'A. 2015. Barrisiyi Naqsh wa Djāyghāhi Maḍjlisi Shūrāyi Millī dar Sīysat Gudhārīhāyi 'Ashāyirī dar Dūlati Pahlawī. Quarterly of Asnādi Bahāristān, (2). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Ivanov, M. S. 2009. Tārīkhī Nuwīni Īrān. H. Tīzābī. (Translator). (n.p), Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Jahani, A. 1982. Standardization and orthography in the Balochi Language. Stocholom. (**Book**)
- Karīmīyi Milīh, 'A. 2002. Putānsīyilhāyi Tabdīli Rīkābat bi Munāzi'ih Sīyāsī dar Īrāni. The Quarterly of Muḳālī'āti Millī, 9(3). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Kāsīmlū, 'A. (n.d). Kurd wa Kurdistān. R. Khiyri Muḳlaḳ. (Translator). (n.p), West Azerbaijan. (In Persian) (**Book**)
- Kātūziyān, M. 'A. 1996. Iḳtişādi Sīyāsī Īrān. K. 'Azīzī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kent, R. 2001. Fārsīyi Bāstān. S. 'Uryān. Institute of Islamic Culture and Art, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Khusrawī, 'A. 1990. Shīnākhti Īli Bakhtīyārī. Farhangsarā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Maḳşūdī, M. 1998. Tūsi'ih wa Munāzi'āti Kūmī. Muḳālī'āti Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Naqīb-zādih, A. 1994. Dūlati Ridā Shāh wa Nizāmi Īlī. Islamic Revolution Documents Center, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Naṣīrī, M. 2010. Naqshī Kaṣhākhā dar Tārīkh wa Farhang Īrān. MSRT (The Ministry of Science, Research and Technology), Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Nūrī, I. 1985. Tārīkhī Nizhādīyi Kurd. Sipīhr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Oberling, P. 1974. The Qashqai of Fars. Yale. (**Book**)
- Pahlawī, M.R. 1978. Ma'mūrīyat barāyi Waṭanam. Athāri Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Raḥmānīzādih Dihkurdī, S.R. 2016. Dūlati Mudirn wa Khūdkāmīgī – Barrisiyi Mūridī: Dūlati Pahlawī. Ādīnih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Riḍāī, A. 2001. Kurd wa Kurdistn dar Guḍhari Zamān. The Quarterly of Muṭālī'āti Millī, 2(5). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Ṣafīnizhād, Dj. 1990. 'Ashāyiri Markazīyi Īrān. 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sulṭānī, S. 2005. Iṣhtirākāti Farhangī Tārīkhī Balūchā bā Sāyiri Īrānīyān. Muṭālī'āti Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tapper, R. 2006. Shāhsawanhāyi Īrān. H. Asadī. (Translator). Akhtarān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ṭayībī, H. 1996. Mabānīyi Djāmi'ih Shināsī wa Mardum Shināsī Īlāt wa 'Ashāyir. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tīshiyār, M. 2002. Nigāhī Tārīkhī bi Padīdiyih Millī wa Kūmī dar Īrān. Muṭālī'āti Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)

Challenge of the modern state of Pahlavi and Tribe: Obstacle of Political Development¹

Khodabakhsh Gorbanpour²

Ali Akbar Ja'fari³

Fereydoon Allahyari⁴

Receive: 18/2/2018

Accept: 20/10/2018

Abstract

Political participation based on national loyalty of the ethnic and religious minorities residing in a country is one of the fundamental pillars of the communities being politically developed. Though the grounding for modernity growth and the entry of the essential concepts related thereto was set during the period of Reza Shah, but, practically, the Pahlavi state stood far away from achieving political development bearing the participation of the entire clans and ethnicities and the groups living in this territory. The current research paper tries to adjust the modernism theories and modern government with Iran's status so as to criticize the centrism tendencies of the Pahlavi's modern government.

It seems that in communities based on ethnic and tribal minorities, such a condition makes achievement of modern development impossible, and forces the modern state to use the mandatory and controlling practices to

¹. DOI: 10.22051/HII.2018.19386.1587

². PhD Candidate in History of Islamic Iran, University of Isfahan; gorbanpour@gmail.com

³. Associate Professor, Department of History, University of Isfahan; a.jafari@ltr.ui.ac.ir

⁴. Professor Department of History, University of Isfahan; f.allahyari@ltr.ui.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X / Online ISSN: 2538-3493

Quarterly Journal of History of Islam and Iran Alzahra University
Vol.28, No.40, 2019
<http://hii.alzahra.ac.ir/>

restrain these minorities in order to implement the goals and objectives desired.

Keywords: Tribes, Modern state, Political development, Identity, Reza Shah